

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در اواخر بحث این تنبیه اصالة تاخر الحادث بودیم، عرض کردیم که بعضی از فروع هم سابقا گذشت، جمله ای از فروع را به مناسبت در این جا آقایان متعرض شدند با این که این ها فروع فقهی است لکن به خاطر تطبیق قواعد اصولی خوب است، بد نیست. فرعی که این چند روزه متعرض شدیم که اگر آبی باشد پاک باشد و قلیل باشد یعنی قطعاً کر نبوده و می دانیم این آب را بعد تتمیم کر کردند و یقیناً هم با خون یا چیز دیگری که نجس العین است ملاقات کرده است. فقط نمی دانیم ملاقات بعد از کریت است تا این آب پاک باشد یا ملاقات قبل از کریت است تا این آب نجس باشد بنائاً بر این که تتمیم الماء النجس کراً لا یوثر فی طهارته، اگر گفتیم نه تتمیم ماء کرا چه نجس باشد چه پاک باشد آب پاک است دیگر جای بحث ندارد و لذا عرض کردیم این فرع یک نکته فقهی دارد، بیش از یک نکته و هم نکته اصولی دارد، هم نکته فقهی و هم نکته اصولی. نکته فقهیش همین بود که تتمیم ماء کرا موجب طهارتش است ولو با نجس باشد یعنی آن آب قبلی که قلیل است نجس است، رویش اضافه کردیم تا کر شد. آیا این پاک می شود؟ گفتند اطلاق إذا بلغ الماء قدر کر، هر جور می خواست باشد تا کر رسید دیگر پاک است، گفتند هم نجس است به خاطر این که این آب هایی که می آید چون کر نیست نجس می شوند، کر هم که بشود کل کر نجس است.

حالا این بحث فقهیش که مربوط به مانحن فیه نیست. یک بحث فقهی دیگر هم دارد که در این جا در خلال فروع مسئله می آید و آن این که آیا ما در باب کریت لازم داریم اول کریت باشد بعد ملاقات؟ یا مهم این است که ملاقات به اصطلاح معروف قبل از کریت نباشد یعنی همزمان هم نباشد اشکال ندارد، همین که دارند آب را کر می کنم ملاقات هم شده باشد مثلاً من باب مثال.

این هم یک فرع فقهی است، مرحوم آقای نائینی می گویند اول باید کریت باشد آقای خوئی می گویند نه این نمی خواهد، لازم نیست اول کریت باشد، این هم یک فرع فقهی دیگر در این جا که در نتیجه مسئله تاثیرگذار است.

و اما بحث های اصولیش که عمده اش همان است یک مقدار هم ما تاخیر در بحث ها انداختیم برای همان بحث اصولیش است. عرض کردیم در مسئله سه صورت است: صورت اول هر دو مجهول التاريخ اند، هم ملاقات مجهول التاريخ است هم کریت مجهول التاريخ است. صورت دوم این است که یکیش معلوم التاريخ باشد، نکته اصولی در هر سه صورت این است اما در صورت اول بحثی بین اعلام است که آیا استصحاب فی نفسه جاری می شود در مجهولی التاريخ و لکن به معارضه ساقط می شود، این مبنای شیخ و بعد ها مثل مرحوم نائینی و خود مرحوم آقای خوئی این ها که در مجهولی التاريخ اشکال ندارد استصحاب جاری بشود، دلیلش هم واضح است چون خود ملاقات یک تاریخ و یک واقعی دارد، خود کریت هم واقعی دارد، اول کر نبود بعد کریت شد، اول ملاقات نبود بعد ملاقات شد پس استصحاب می کنیم عدم ملاقات واقعی را، بگوییم این ملاقات نبود تا زمان آن کریت واقعی. استصحاب می کنیم عدم کریت واقعی را تا زمان ملاقات واقعی، این جوری تقریبی که خلاصه به ذهنشان می آید لکن تعارض می کنند و تساقط. مرحوم نائینی در این جا یک صورت تعارض را قبول نمی کند، آن عدم الملاقاة إلى حین الکرية می گوید مثبت است لذا یک اصل جاری می شود پس در اصل مطلب که هر دو اصل جاری نمی شوند با هم موافق اند إلا در خصوص این مثال چون ایشان می گوید باید کریت قبل از ملاقات باشد، عدم الملاقاة إلى حین الکرية تاثیر ندارد، این خلاصه بحث هایی بود که تا این جا گذشت و این بحث شد.

عرض کردیم نکته مهم در مباحث اصولی این ظرافت هاست، این ظرافت هایی که الان داریم.

آن چه که در مقابل این حرف هست این است که اصولا استصحاب جاری نیست در مجهولی التاريخ استصحاب کلا جاری نیست نه این که هر دو جاری است و به معارضه ساقط می شود که اگر در یک صورتی یکیش جاری نشد دیگری دیگر جاری بشود که در مانحن فیه این طور باشد.

توضیح مطلب را ما سابقا عرض کردیم به نحو اجمالش هم این بود که ما در باب استصحاب، البته این هست که آقایان چون تمسک به روایات کردند و تعبد کردند این امکان هست که تعبد اوسع از ماعند العقلا باشد. این احتمال هست از باب تعبد، و لکن چون ما

تعبد را قبول نکردیم و ارجاع استصحاب را به سیره عقلائی دادیم و فهم عقلائی و جریان تعارف پیش عقلا و روایات را هم علی فرض که قبول بکنیم ارجاع به همین سیره دادیم، مستقل از این حسابش نکردیم پس یک اختلاف مبنا در کل تصورات با آقایان داریم و لذا بر اساس این تصورات می خواهیم این را بگوییم که امثال صاحب کفایه که می گوید استصحاب جاری نیست با این که ایشان به اخبار تمسک می کند خب این مشکل می شود. چون این ها به تعبد می گویند چرا تعبد آمد، من سابقا عرض کردم اصولی که ما جاری می کنیم اصولا بعضی هایش عقلائی اند و در روایات ما به آن ها اشاره ای نشده است مثل اصالة العدم، بعضی از این اصول عقلائی اند و در روایات ما آن ها هم به همان نکته عقلائی مثل قاعده فراغ را آقای خوئی می گویند به همان نکته عقلائی تایید شده است یا مثلا استصحاب را که ما می گوئیم اگر تایید شده باشد به همان نکته عقلائی است و گاهی اوقات هم نه اصل ریشه عقلائی دارد شارع که می آید تعبد می کند توسعه می دهد یا تضییق می دهد. این هم می شود، اضیق از ما عند العقلاست و می آید توسعه می دهد مثل قاعده تجاوز یا فراغ بنا بر مبنای مشهور، آن ها می گویند اگر انسان در هر عملی شک کرد و بنا را بر صحت عمل یا وجود عمل می گذارد وجود عمل قاعده تجاوز است، صحت عمل قاعده فراغ است، بنا را بر صحت عمل یا وجود عمل می گذارد می خواهد التفات داشته باشد یا نداشته باشد. آقای خوئی شرط می کنند که التفات داشته باشد، می گویند سیره عقلا بر این است که باید التفات باشد. این است که در خیلی از جاها اگر در عروه نگاه بفرمایید حاشیه ایشان با دیگران مخالف است سر این نکته است که ایشان قاعده فراغ را عقلائی می دانند و امضایش هم در محدوده عقلا می دانند و لذا اگر انسان التفات نداشت، احراز التفات نکرد که در حین عمل ملتفت بود یا نه قاعده فراغ به نظر ایشان جاری نمی شود.

پس می شود که شارع اوسع از ماعند العقلا یا اضیق از ماعند العقلا قبول بکند، این مشکل خاصی ندارد. فرض کنیم مثلا اضیق ما عند العقلا این است که مثلا عده ای معتقدند که عقلا خبر ثقه را حجت می داند اما شارع در موضوعات قبول نکرده گفته دو نفر باید باشد. چون معروف و مشهور بین فقهای شیعه بلکه در واقع بین فقهای اسلامی این است که در موضوعات خارجی خبر ثقه، خبر واحد حجت نیست، تعدد می خواهد، دو نفر باید باشد. اصطلاحا بینه باید باشد نه خبر واحد.

آقای خوئی چون آن مطلب را قبول نکردند گفتند در موضوعات خارجی هم خبر واحد حجت است یعنی ایشان رفتند خبر را روی مبانی عقلائی حجت دانستند و امضای شارع هم به اندازه همین مبنا گرفتند لذا ایشان هم در موضوعات خبر ثقه را حجت می دانند هم در احکام، فرقی نمی کند، می گوید عقلا فرق نمی گذارند، اگر خبر ثقه حجت است هم در موضوعات مثلاً این عبا نجس است و هم در احکام که مثلاً حکم گوشت خرگوش این است مثلاً، در هر دو حجت است.

علی ای حال کیف ما کان به بحثمان برگردیم اگر کسی قائل به اخبار شد غالباً اخبار را اوسع از سیره عقلائی می دانند، در باب استصحاب خبر را اوسع می دانند، مواردی هست که به قول خودشان خبر آن جا را شامل می شود اما شاید سیره شامل نشود و ما چون این ها را این قدر توضیح دادیم دیگر تکرار مکررات می شود.

یکی هم به نظر ما این جاست، خوب دقت بکنید این چون نکات فنی دارد من نکات فنی را عرض بکنم چون ما بیشتر تمام این وقتان را می گیریم برای همین نکات فنی. البته من نکات فنی را روی مبنا و تصورات خودمان می گوئیم.

من عرض کردم که شما در باب استصحاب حقیقت استصحاب این است که یک یقینی دارید، حالا فرد بارزش و إلا ممکن است حجت، در مرحله این یقین را می گویند توسعه بدهید تا وقتی که یقین مضاد بیاید، یقین مضاف بیاید، این یقین توسعه پیدا می کند، این توسعه یقین اسمش استصحاب است و لذا شکی که می گوئیم در یقین شک بکند مراد این است یعنی شک بکند در مثلاً این که او هست یا نه، دیروز دیدیم زید زنده است آن دیدن دیروز را تا امروز توسعه می دهیم و می گوئیم زنده است. خب طبیعتاً این توسعه باید جوری باشد که در وسط قطع نشود، اگر در وسط قطع شد دیگر آن یقین تاثیرگذار نیست. یقین دارد که دو ساعت قبل وضو گرفته در وسط قطع شد، چند لحظه ای مثلاً خوابید دیگر معلوم است که استصحاب جاری نمی شود یا اگر شک هم کرد جاری نمی شود. این را عرض کردیم در عده ای از عبارات تعبیر کردند به اتصال زمین یقین به شک که آقای خوئی هم اشکال فرمودند و ما توضیحی که عرض کردیم این بود که مراد از اتصال زمان یقین به شک یعنی این شک شما در توسعه یقین باشد، در بقای یقین باشد، توسعه یقین بقااً اما اگر شک در اصل قابلیت یقین بود این دیگر استصحاب نیست و حجت نیست، به نظر ما مشکل دارد البته

خب مثل مرحوم صاحب کفایه، مرحوم آقای آقازیا و دیگران این را حجت می دانند، مرحوم شیخ و نائینی این را حجت نمی دانند، شک در مقتضی را حجت نمی دانند. توضیحات این ها را هم کرارا عرض کردیم.

بحثی که در این جا هست تاخیر این بحث است، اولاً ما کرارا و مرارا توضیح دادیم که در باب اصول عملی ما آن صور ذهنی خودمان را حساب می کنیم، اگر شما صور ذهنیتان را پهلوی هم چیدید و بخواهید نتیجه گیری بکنید نتیجه گیری جدیدی بکنید اسمش اصل عملی است. اگر شما سعیتان این است که واقع را ببینید اسمش اماره است، این دو تا فرق اساسیش این است، در باب اصول عملی تعامل شما با صورت ذهنی است که دارید و لذا اصول عملی تابع علمند، اصلاً طبیعتشان این جوری است، محدودند، مغبای به علمند. در لسان دلیلش هم همین طور است کل شیء لک حلال حتی تعلم، حتی تعلم را ببینید، این علم صورت ذهنی ای است که آمده است. حتی تعلم آنه حرام بعینه پس این حساب صورت ذهنی است که شما می کنید، در کلیه اصول همین طور است و طبق آن صورت ذهنی و لحاظی که می کند نحوه اصل را هم حجت می داند، این ها گذشت، هم در بحث عقلانیش و هم در بحث شرعیش گذشت.

چیزی که امروز می خواهیم روی آن تاکید بکنیم یک رابطه منطقی، یک رابطه معقولی باید باشد بین آن صور مفروضه ذهن شما با آنی که مطلوب است. این طور نیست که شما یک صور ذهنی بگیرید یک چیزی را که با آن رابطه ندارد ابداع بکنید، جعل یعنی ابداع. فرض کنید بنده در این عبا تصرف می کنم یک ماه است که مثلاً اینجا می آیم، یک هفته است که می آیم، عبا روی دوش من است. شما این را که می بینید صورت ذهنی شما تصرف من در عباست، پوشیدن عباست. چه می خواهید از این ابداع بکنید؟ من مالکش هستم. از تصرف ملک، این اسمش می شود قاعده ید، قاعده ید در حقیقت این است که شما یک صورت ذهنی دارید که از آن صورت ذهنیتان یک چیز جدیدی را ابداع می کنید، شما صورت ذهنی دارید زید دیروز زنده بود خب این صورت ذهنی شماست و شک هم در آن ندارید. از آن چه چیزی ابداع می کنید؟ امروز زنده است، این امروز زنده است این جدید است، این ابداع است چون ممکن است دیشب سکتته کرده مرده است. پس ما آمدیم یک قاعده کلی در باب اصول را خدمت آقایان عرض کردیم لذا در

باب اصول خیلی راحت است، همیشه باید اول تصور آن صور مفروضه بکنید بعد تصور بکنید چیزی که مطلوبتان است، این دو، یک رابطه معقول و منطقی هم باید بین این ها باشد. خوب دقت بکنید.

حالا مثلا در مانحن فیه شما چه دارید؟ یقینا این آب قلیل بود، این یک یقین شماست، دو این آب طاهر بود، یقینا این آب کر نبود، یقینا با نجاست و با خون ملاقات کرد، یقینا کر هم هست، الان کر است، کر هم شد، ببینید چند تا یقین پشت سر هم است، یقینا یکی قبل از دیگری است، اینش را نمی دانید یکی قبل از دیگری بود یا نه یا باهم بود، احتمال هم هست که با هم بود، ملاقات و کریت با هم بود، این چند تا یقین شما شد؟ طهارت آب، قلت آب، عدم کریت آب، عدم ملاقات با نجاست، بعد ملاقات با نجاست، بعد کریت آب. خب این چند تا یقینی است که شما پهلوی هم می گذارید.

بحث این است که آیا با استصحاب می توانید بگویید ملاقات قبل از کریت بوده یا کریت قبل از ملاقات بوده؟ این را می توانید ابداع بکنید یا نه؟ بحث سر این است. ما از این راه وارد شدیم نه از راهی که آقایان وارد شدند و لذا عرض کردیم امثال مثل صاحب کفایه اگر بخواهد منکر بشود مقدماتش این است که استصحاب را تعبدا قبول نکند، تعبد هم اگر قبول بکند به مقدار عقلائیا، آیا این یک رابطه منطقی با هم دارند یا ندارند؟ ببینید شما مجموعه آن صور مفروضتان، صور علمیه تان را پهلوی هم بگذارید آن چیزی که مطلوب شماست می خواهید ابداع بکنید هم حساب بکنید، حالا باز یکی دو تا مثال بزنم که روشن بشود.

ببینید شما قاعده تجاوز دارید، قاعده تجاوز چیست؟ شما در سجده شک کردید رکوع انجام دادید یا نه، شما در آن جا بیایید این قاعده تجاوز را تحلیل بکنید همین تحلیلی که الان من ارائه کردم، شما یقین به این دارید که نماز یکی از احکام الهی است و دارای ترتیب است، این در نفس شما هست، ترتیبش هم این است: قرائت هست و رکوع است و سجود، می دانید شما در حال نمازید، خوب دقت بکنید، این علم دوم شماست، می دانید شما قرائت را انجام دادید، این سوم شما. می دانید الان در سجودید، روشن شد؟ این چهار تا یقین را پهلوی هم بگذارید چه چیزی را می خواهید احراز بکنید؟ بگویید رکوع را هم در وسط انجام دادم. که در خود دلیل قاعده تجاوز بلی قد رکعت یعنی امام چکار می کند؟ این بلی قد رکعت، حالا تعبد که است، غیر از تعبد به نظر من یک رابطه منطقی هم

دارد. من این نکته را عرض کردم چون در جایی دیده نمی شود، هیچ یک از آقایان این تحلیل اصول را نکردند چون بیشتر در اصول روی تعبد رفتند، تعبد که بروند خب تحلیل ندارد، این جا ما روی عقلانیت رفتیم، استصحاب را به عقلانیت بردیم، این باید تحلیل عقلانی بشود، تحلیلی که این جا می شود این است. آن وقت ما باز این را تحلیل کردیم که در این جور موارد که ما می خواهیم ابداع بکنیم به طور کلی دو جور است: یا ابداع صورت است که به آن اصول محرزه می گوئیم یا فقط جری عملی است که به آن اصول غیر محرز می گوئیم مثلاً شما یک قطره خون دیدید در یکی از دو اناء افتاد این علم شماست، تشخیص نمی توانید بدهید، آیا می توانید ابداع بکنید که این یکی در دست راستی افتاده؟ نمی توانید ابداع بکنید. ابداع بکنید در دست چپی افتاد، نمی توانید ابداع بکنید اما می توانید ابداع بکنید که هر دو را ول بکنید، این اصل غیر محرز می شود. اگر یک اصلی آمد گفت در دست راستی افتاد می شود محرز، شما نمی توانید این را ابداع بکنید لذا خوب دقت بکنید ما همیشه عرض کردیم غیر از این سه نکته ای که عرض کردیم لذا در اصول همیشه لحاظ هست، اینی که مرحوم شیخ دارد الشک إما أن تلاحظ فيه الحالة السابقة به نظر ما کم لطفی است، در کلیه اصول لحاظ است، و لذا فرض کنید در باب قاعده تجاوز این لحاظ هست که یک عملیست که دارای ترتیب است، اگر دارای ترتیب نبود شما نمی توانید ابداع بکنید، اگر دارای ترتیب نبود نمی توانید بگوئید این عملی که مشکوک است من انجام دادم، ترتیب ندارد، بعد از سجده انجام دادم، این مقدمات باید بیاید نماز یک حکم الهی است، ترتیب دارد، بدون ترتیب باطل است، ترتیبش هم قرائت، رکوع، سجود، این یک یقین. من در حال نماز این دو تا، سه من قرائت را انجام دادم، این را هم ضمیمه بکنید، چهار الان هم در سجده هستم. این صور ذهنی را پهلوی هم بچینید، چه چیزی می خواهید ابداع بکنید؟ پس این وسط رکوع مشکوک است این رکوع را انجام دادم، ببینید این ابداع می شود، مراد ما از ابداع چیزی است که نبوده، آن هایی که بوده به شما عرض کردیم البته این موردش شک است نه با یقین به عدم رکوع، آن که دیگر جای قاعده نیست و لذا عرض کردیم این قاعده تجاوز نکته اساسیش این است که باید این ظرافت ها توش ملاحظه بشود، یک عملی است ترتیب دارد قبلش را انجام دادند، بعدش را انجام دادند، من در حین و إلا شک دارم اصلاً من در نماز یا دارم سجده شکر می کنم، خب دیگر قاعده تجاوز در سجده شکر جاری نمی شود. تمام این

مقدمات و نکات و ظرائف باید حساب بشود، در باب قاعده فراغ هم همین طور است، در باب استصحاب هم همین طور است، در باب قاعده سوق مسلم همین طور است، این می آید لحاظ می کند شما یک گوسفند گرفتید گوشت گرفتید گوسفند کشته شده از دست یک قصاب مسلمان، این می آید لحاظ می کند گرفتن گوشت از دست مسلمان، چه ابداع می کند؟ مذکی. می شود اصل محرز، چه ابداع می کند؟ می گوید بخور، اگر گفت بخور می شود غیر محرز، اگر جری عملی بود می شود غیر محرز، اگر احراز موضوع بود می شود محرز، اگر آمد گفت بخور می شود اصل غیر محرز، گفت گوشت از مسلمان خریدم فرمود بخور، این می شود غیر محرز، این مذکی است می شود محرز، تمام آثار محرز بار می شود، چه لحاظ کرد؟ چه صورت علمی؟ گرفتن حیوان مذبوح از دست مسلمان. این را گرفت ابداع مذکی کرد.

این روشن شد این قاعده ای که ما عرض کردیم اگر دقت بکنید بحث اصول کاملاً روشن می شود و اعتقاد داریم که اگر شارع هم جایی تعبد می کند می توانیم تعبد شارع را بفهمیم. تعبد شارع این جور نیست که از معیار عقلانی خارج بشود مگر جای تعبد صرف باشد یا نکته خاصی باشد و لذا گفتیم به لحاظ تعبد چون همین گوشت از دست قصاب کرارا من این مثال را عرض کردم، سه تا حالت را می توانم تعبد در نظر بگیریم لذا بیانش هم فرق می کند، ببینید می گوید تو در وقت سر بریدن آن جا بودی؟ یعنی چه؟ یعنی اصالة عدم تذکيه، شک دارید تذکيه شد یا نه اصل عدم تذکيه است. تو از دست مسلمان گرفتی؟ یعنی مذکی. این گوشت را بخور کار نداشته باش مذکی است یا نه، تو می توانی مصرف بکنی. ببینید سه حالت دارد.

لذا عرض کردیم در باب اصول همیشه لحاظ مهم است نه این که در حالت سابقه، می آید یک لحاظی را و لذا خوب دقت بکنید در مثل قاعده تجاوز، کجا را لحاظ کرد؟ رکوع را که مشکوک است. گفت شما رکوع انجام دادید، معنای این که رکوع را لحاظ کرد یعنی قرائت را نگاه نکرد، تا قرائت را نگاه نکرد یعنی استصحاب جاری نمی شود، خودبخود جاری نمی شود.

پرسش: در سیره عقلا دو تا می شود

آیت الله مددی: بله ممکن است، سیره عقلا تفسیر می کند، سیره نمی دهد یعنی سیره عقلا و لذا در بعضی از روایات دارد امض فی صلوتک، اگر گفت امض فی صلوتک اصل غیر محرز است ولی اگر گفت تو حواست بود بعد از قرائت رکوع انجام دادی، تا گفت قرائت یعنی استصحاب عدم رکوع، دست گذاشت، سیره عقلا می آید این جعل را تشریح می کند اما جعل دست شارع است، شارع در همین مثال ممکن است استصحاب عدم رکوع بکند، راهش چیست؟ بیاید قرائت را نگاه بکند چون قرائت قبل از رکوع است، آن متیقن است. ممکن است بیاید جعل رکوع بکند یعنی قرائت را ندید و لذا ما معتقد شدیم اصلا این بحثی که آقایان دارند که چه نسبتی هست بین قاعده تجاوز و استصحاب؟ به نظر ما علمی نبود، حالا معروف گفتند حکومت، آقای خوئی هم قائل به حکومت است، شاید از مشهور قدمای اصحاب تخصیص در می آید، به نظر ما نه تخصیص است نه حکومت، به نظر ما تا قرائت را نگاه نکرد استصحاب خود بخود منتفی است، نمی خواهد دلیل استصحاب بگوییم این جا را شامل نمی شود چون قوام استصحاب به لحاظ است، قوام قاعده تجاوز به لحاظ است، تا رعایت حال رکوع نکرد قیام را دید اصلا قاعده تجاوز را اعتبار نکرده است چون لحاظ نشده است. اگر آمد گفت از دست مسلمان خریدی یعنی حالت سابق را اصلا لحاظ نکرده، نگوید نسبت قاعده سوق مسلم با استصحاب چیست مثلا می گوید این جا تخصیص خورده، اصالة عدم تذکیه تخصیص، این طور می گویند آقایان یا به قول آقای خوئی حکومت است یا ه قول شیخ، به نظر ما هیچ کدام نیست، اصلا استصحاب فی نفسه جاری نیست، از ورود هم بالاتر است، چرا؟ چون لحاظ ندارد، تا لحاظ شد اصل جاری نیست، این را خوب دقت بکنید این ها را ما سابقا گفتیم امروز نکته ای را که اضافه کردیم یک رابطه معقول و منطقی، این نکته جدید امروز است، بین آن صور ذهنی با این مطلوب ما و با این ادعای ما هم باید باشد، یک رابطه معقولی باید باشد،

پرسش: این جا سیره عقلا کاره ای نیست

آیت الله مددی: طبعا، طبعا سیره عقلا در عده ایش هست، حالا در مثل قاعده فراغ هست اما به قول آقای خوئی جایی که التفات دارد یعنی حواش جمع است، در نماز است، در حین رکوع، در حین قرائت، بعد از قرائت تا سجده هم حواش جمع بوده است، می گوید عقلا این جا می گویند ابداع رکوع می کنند، می گویند تو رکوع انجام بده، مشهور علما این است که اگر حواش جمع

نمود و به سجود رسیده است التفات هم ندارد می گویند نماز درست است، آقای خوئی می گویند اگر ملتفت بود نمازش، فرق آقای خوئی با مشهور در این جاست که ایشان می گوید عقلا این ادعا را دارند لکن در صورت التفات.

بعد ایشان می گوید تعبد شرعی هم به مقدار التفات چون یک روایت واحده دارد، این فقط یکی است، در ادله قاعده تجاوز و فراغ فقط یکی است، قال هو حین يتوضأ اذکر منه بعد الوضوء، حین وضوء حواسش بیشتر جمع است، آقای خوئی به این تمسک فرمودند و فرمودند قاعده فراغ و تجاوز در جایی است که باید التفات باشد، البته این روایت در مورد قاعده فراغ است حالا من تجاوز را فعلا به ایشان نسبت نمی دهم، این را در مورد قاعده فراغ است چون سابقا هم کرارا عرض کردیم این ها تعبدی است مثلا در باب وضو قاعده تجاوز معتبر نیست، در باب وضو شما مشغول شستن دست چپ هستید شک می کنید دست راستتان را شستید یا نه، باید برگردید و دست راستتان را بشوئید، شارع اعتبار نکرده است، این تحلیلش آمد با این که شما صورتتان را شستید الان دارید دست چپ را می شورید، روایت هم دارد، یعنی شارع در این جا قاعده تجاوز را.

البته این مسئله که منصوص است در باب نماز قاعده تجاوز معتبر است، فتوا هم بر آن هست روایت هم که تصریح دارد، در باب وضو قاعده تجاوز معتبر نیست، اگر شما شک کردید مثلا دارید مسح سر می کنید شک کردید دست چپ را شستید یا نه دو مرتبه برگردید دست چپ را بشوئید قاعده تجاوز معتبر نیست، کلام کجاست؟ در غیر وضو و در غیر سلام، آقای خوئی می فرماید قاعده تجاوز معتبر است؛ نائینی می فرماید معتبر نیست و ما هم عقیده مان این است که معتبر نیست، توضیح و تفصیلش در محل خودش، چون در آخر بحث اصول مرحوم شیخ متعرض قاعده فراغ و تجاوز شده اند همان جا ان شا الله توضیحاتش را عرض میکنیم که حق با مرحوم نائینی است که قاعده تجاوز معتبر نیست چون قاعده فراغ مطلقا معتبر است، قاعده تجاوز که در اثنای عمل است اصطلاحا این طور می گویند قاعده تجاوز در اثنای عمل و با شک در وجود، قاعده فراغ بعد العمل با شک در صحت. اصطلاحا این جور می گویند، البته الان بین عده ای بحث شده که هر دو قاعده یکی است و آن وقت آن آقایانی که قائلند هر دو قاعده یکی است یا هر دو

.....
را به قاعده تجاوز بر می گردانند که علی ما ببالی، اعتماد علی الحافضة که آقای خوئی باشد یا هر دو را به قاعده فراغ بر می گرداند که بنده باشم که هر دو را به قاعده فراغ بر می گردانم، هم تجاوز و هم فراغ.

دیگر این ها چون توضیحاتی دارد که در محل خودش ان شا الله عرض خواهیم کرد و ان شا الله خواهد آمد، علی ای حال کیف ما کان برایتان روشن شد یعنی وقتی شارع می آید در یک جا تمام آن صور هست ابداع نمی کند، در یک جا ابداع می کند.

پرسش: سیره عقلا چطور؟

آیت الله مددی: تعبد آمد و لذا عرض کردیم گاهی تعبد یا اوسع است یا اضیق از سیره عقلانی است، در باب وضو حتی با التفات هم باشد قاعده تجاوز چون جاری نیست چه با التفات و چه بی التفات، باید برگردد دو مرتبه انجام بدهد، تعبد است، تحلیل کلیش همین است که عرض کردیم

بعد از این بیانی که من عرض کردیم به مانحن فیه برگردیم، ببینید دقت بکنید ما یقین های خودمان را دو مرتبه مرور می کنیم، یقین به قلت ماء، یقین به طهارت آب، یقین به این که این آب کر است و الان هم کر است داریم می بینیم، یقین به این که با این آب هم ملاقات نجاست شده است، خیلی خب! این یقین ها می تواند این را اثبات بکند که ملاقات قبل از کر و کر قبل از ملاقات؟ این را ابداع بکند. یا این دو تا همزمان بودند.

بحث من سر همین است، بحث ما سر این است که آن یقین ها ربطی به این ابداع ندارند، ربطی به این قسمت ندارند، ربطی به این قسمت که کدام جلو بوده و کدام عقب بوده، کدام اول بوده و کدام دوم بوده این را نمی تواند ابداع بکند، نسبتی با این ندارد، رابطه معقول و منطقی با این ندارد، آن صور که هست، دقت بکنید، در خانه ان شا الله فکر بکنید. آن صور ذهنی شما چون این راه گفته نشده است و لذا من مجبور هستم که یکمی توضیح بدهم، مثال های متعدد بیاورم که روشن بشود و لذا اگر هم دلیل می آید مگر تعبد باشد، مثلاً این آقایان می گویند اخبار استصحاب، اخبار استصحاب که به نظر ما مشکل سندی و مصدری دارد، مشکل مصدری داشت و مشکلاتی داشت، مشکلات عدم وضوح دلالت داشت، غرض خیلی مشکلات داشت، یکی دو تا نداشت و علی کل تقدیر،

.....

حالا چون داشت لانک کنت علی یقین من وضوئک، حالا بر فرض هم استدلال به یک ارتکاز عقلانی باشد معلوم نیست اخبار استصحاب اوسع از ما عند العقلاء اثبات بکند. اگر بر فرض قبول بکنیم چون من تاریخ استصحاب را هم به لحاظ اقوال عرض کردیم آن چه که در میان اهل سنت است دو تا روایت است، یکیش در باب وضو است آن هم در اثنای نماز، از پیغمبر نقل شده که مثلاً شیطان می نشیند و برایتان وسوسه پیدا می کند که مثلاً چیزی از شما صادر شده است، بعد حضرت فرمودند نمازتان را قطع نکنید مگر این که صدایی بشنوید یا بوئی بفهمید. حتی یسمع صوتاً أو یجد ریحا، این روایت در اثنای نماز است و در خصوص طهارت است، خوب دقت بکنید! و لذا عرض کردیم اهل سنت کسانی که خیلی توسعه دادند در استصحاب به این روایت عمل کردند به معنای قیاس، گفتند بقیه موارد را هم به این قیاس می کنیم، آن عده از اهل سنت هم که عمل نکردند گفتند نه آقا ما اصلاً عمل نمی کنیم، به این روایت هم که عمل می کنیم فقط در مورد خودش. این امام مالک به قول خودشان امام اهل مدینه، در نماز اگر شک کرد، اگر بیرون نماز شک کرد وضویش باطل شده یا نه باید وضو بگیرد، برای دخول در نماز باید وضو بگیرد، لا صلوة إلا بطهور باید وضو بگیرد، نمی شود. خوب دقت بکنید من می خواهم این سابقه ذهنی برایتان روشن بشود چون روایت در مدینه است، من همیشه عرض کردم و این را چند بار عرض کردم روایات ما یک نکته مهمی دارد، صدورش در مدینه است، خیلی کم است که صدورش در مدینه نباشد، تدوین و نوشتارش در کوفه است، این فاصله این دو تا شهر را در نظر بگیرید، از امام در مدینه شده و در کوفه تدوین شده، طبیعت مدینه این است که خودشان را فقه سنت می دانند مخصوصاً مالک به قول خودشان امام دار السنة است، چرا؟ چون معتقدند در دیوار مدینه هنوز حاکی از سنت رسول الله است، ادعایشان این است، تابعین بودند، صحابه بودند، فرزندان صحابه بودند، فرزندان فرزندان بودند، می گویند مدینه این خصوصیت را دارد به خلاف کوفه، پیش اهل سنت کوفه مدرسه رای و مکتب رای و قیاس است، خیلی تقید به سنت ندارد، دو تا تفکر جدای از هم است لذا خوب دقت بکنید و لذا مثلاً در آن روایت دارد که امام به ابان می فرماید، ابان می گوید کان یبلغنا و نحن بالعراق، این عراق مرادش کوفه است چون ابان اهل کوفه است، حالا ابان از اجلای اصحاب هم هست و کنا نقول إن الذی جاء به شیطان، این که حرف باطلی است که در سه تا انگشت زن مثلاً سی تا شتر بوده، در چهار تا بیست تا،

همین روایت معروف، حضرت می فرماید یا ابان إِنَّكَ اخذتني بالقياس، این روایت هم شرح دارد، این قیاس این جا قیاس اصطلاحی نیست، این چیز دیگر است، من نمی خواهم وارد بشوم. این را چون آقایان بزرگان هم متاسفانه ملتفت شرح حقیقت این حدیث نشدند، توضیح این حدیث و شرح خارجیش احتیاج به مقدماتی دارد.

علی ای حال کیف ما کان دقت بکنید در مدینه صحبت این بود که، تصادفاً این مسئله دیه این طوری است، در مدینه قائل بودند که دیه زن با مرد تا ثلث مساوی است، بعد از ثلث نصف می شود. در کوفه عده ای از اول تا آخر مساوی می دانستند و عده ای هم از اول تا آخر نصف می دانستند، از اول تا نه تا، بحث سر این بود که دیه کامل زن نصف مرد است، دیه اعضا و اجزاء که اصطلاحاً اطراف می گویند، اصطلاحاً دیه نفس داریم که کامل است، دیه اطراف داریم دست و پا است، دیه منافع داریم مثل چشمش از بین برود، بصرش از بین برود، شنوائیش از بین برود، اصطلاحاً دیه نفس، اطراف و منافع است، این اصطلاح است، این ها معتقد بودند که کلاً دیه زن نصف مرد است چه در اطراف و چه در منافع مثلاً گوش زن شنوائیش را از دست داد، دیه اش مثل مرد است فرق نمی کند، در دیه نفس زن نصف مرد است. لذا وقتی ابان می پرسد یک انگشت حضرت می فرماید ده تا، یعنی مثل مرد شد، دو تا بیست تا این مثل مرد شد، سه تا سی تا، تا گفت چهل تا به نصف رسید، این دو تا با هم نساختند، این اخذتني بالقياس اجمالاً مراد این است که توضیحش را عرض کردم که توضیح می خواهد چون در حوزه های ما متعارف نبوده جای دیگر ان شاء الله عرض میکنم.

مراد اخذتني بالقياس، ابان می گوید این نمی شود یا در اطراف هم نصف است یا در اطراف مساوی است در نفس نصف است، چطور شد تا سه تا که در اطراف است، انگشت به اصطلاح اطراف است مساوی است، چهار تا نصف می شود. حالا همین فتوای اهل مدینه هم هست. امام می خواهند بفرمایند این یک سنت پیغمبر است، آن هم سنت است، شرح خود این سنت هم یک توضیح خارجی دارد که الان جایش این جا نیست چون در میان اهل سنت از قدمایشان دو نفر فقط اسم برده شده که این ها مخالفند که می گویند دیه زن و مرد مساوی است، در میان علمای ما هم نداریم. اخیراً عده ای بحث کردند، از سنی هم عده ای بحث کردند که دیه زن و مرد مساوی است، فعلاً وارد بحث دیه نمی شویم.

علی ای حال کیف ما کان خوب دقت بفرمائید مدینه یک حساب دارد، کوفه یک حساب دارد، یک مشکلی که ما داریم که خیلی باید آقایان روی آن کار بکنند ما روایاتمان در جو مدینه صادر شده در جو کوفه نوشته شده است.

آن وقت یک نکته باز مهم، چون نقل به معنا اجمالا پیش مشهور مسلمان ها، به استثنائی که یکی دو نفر از تابعین و این ها قابل قبول نبود و پیش ائمه ما از امام باقر نقل شده اسمع منک الحدیث، ازید و انقص، قال ان کنت ترید المعنی فلا باس که نقل به معنا را گفتند اشکال ندارد. خب طبیعتا ذهنیت این راوی که می آید نقل به معنا می کند تاثیرگذار است. من این را چند بار عرض کردم کلمه لا تنقض الیقین بالشک که یک اصطلاح اصولی بسیار متینی است فقط در روایت زراره است، در هیچ روایتی نداریم و زراره خودش فقیه بود قبل از این که شیعه بشود از فقهائ کوفه بود پیش حکم، پیش حکم ابن عتیبه درس خوانده بود، زراره مرد ملایی است، اصلا شخصیت اجتماعی هم دارد، زراره مرد خیلی فوق العاده است. این شبهه است که این اصطلاح را زراره و إلا بعید است لفظ امام باشد راوی دیگر نگوید، خیلی بعید است که لفظ امام باشد و هیچ راوی دیگر نگوید. بله عرض کردم در حدیث اربعمائه که مرحوم صدوق در خصال کامل آورده این طور دارد که من کان علی یقین فاصابه شک فلمیض علی یقینه فإن الیقین لا یدفع بالشک، کتاب خصال این طوری است، چون ما روی متون حدیث کلمه به کلمه حدیث دقت می کنیم، این تسامحاتی که الان در حوزه های ما متعارف است پیش ما وجود ندارد، فإن الیقین لا یدفع بالشک.

آن وقت این حدیث در کتاب تحف العقول مرسل آمده است که واضح است همین حدیث است و هی من آداب امیرالمومنین که همین حدیث اربعمائه را بدون سند آورده است، فإن الیقین لا ینقض بالشک، آن جا هم دارد. در آن کلامی که منسوب به امیرالمومنین است اختلاف نسخه است لا یدفع هم دارد لا ینقض هم دارد. به استثنای این مورد لا تنقض الیقین بالشک منحصر در سه روایت زراره است، هیچ جای دیگر این تعبیر وجود ندارد.

پس بنابراین حالا غیر از، ببینید این که آیا مثلا این روایتی که الان مال زراره است اگر دقت بکنید می گوید من شک کردم چرت زدم خفقه و خفقتان، بعد امام می فرماید لانه کان علی یقین من وضوئه، این یعنی چه؟ یعنی امام آن چیزی را که مالک فقیه مدینه می

گفت حدیث را در نماز قبول بکنیم قبول نفرمودند، خارج نماز هم قرارش باشد. روشن شد؟ لکن موردش، اخباری ها اشکالشان چه بود؟ اخباری ها استصحاب را در احکام حجت نمی دانند. اشکالشان این است که این روایت مال وضو است. تعدی از وضو نکنید. یک روایت هم مال شک در رکعات است از او تعدی نکنید، عرض کردم اهل سنت در استصحاب دو تا روایت بیشتر ندارند یکی شک در رکعات است، اما آن ها به استصحاب عمل کردند گفتند در شک در رکعات بنا را بر اقل بگذارند ما عمل نکردیم ما بنا را بر اکثر می گیریم، ما روایات استصحاب را در شک در رکعات داریم اما چپه فهمیدیم، آن ها یک جور فهمیدند ما یک جور فهمیدیم. یکی هم در باب شک در وضو، فقط روایت شک در وضو در لسان روایات اهل سنت در اثنای نماز است، آن هایی که آمدند تعدی کردند و از وضو خارج شدند و به طهارت و غیر طهارت و حیات و تمام موارد استصحاب رسیدند تصریح به قیاس کردند، این را قیاس گرفتند، گفتند منصوص دو تاست، بقیه اش قیاس است، منصوص ما هم سه تاست، یکی شک در وضو در خواب که البته خارج نماز، یکی شک در این که آیا خون به لباس من رسیده است یا نه، یکی هم شک در رکعات.

لکن اصحاب ما و گفتیم اصلا اصحاب ما مثلا شیخ طوسی که بحث استصحاب را دارد یا سیدمرتضی، اصلا روایات لا تنقض را نیاوردند. تعبیر روایت لا تنقض الیقین در مثل سرائر آمده است اما روایت را نیاورده است. در مباحث استصحاب اصحاب ما به لا تنقض تمسک نشده إلا در قرن دهم، مرحوم شیخ حسین ابن عبدالصمد حارثی پدر شیخ بهائی در رساله عهد طهماسبی آن جا اخبار استصحاب را آورده است و اخبار استصحاب را این همه بحث کردند از قرن دوازدهم وحید بهبهانی است، اشتباه نشود. دیگر اوجش مرحوم شیخ و بعد از مرحوم شیخ می شود گفت اوجش آقازیا و مرحوم آقای نائینی، اوج بعد از مرحوم شیخ این دو بزرگوارند، فروع و تفریعات و تنبیهای، اوج این مباحث توسط این دو بزرگوار است و ما توضیحاتش را عرض کردیم که تمام این ها پیش ما اشکال دارد و لذا به ذهن ما می آید اصلا در این جا کلا استصحاب جاری نیست در مجهولی التاریخ.